

مهدي سیدی فرخند

فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه



مهدی سیدی فرخند

فرهنگ جغرافیای تاریخی
شاهنامه



سرشناسه: سیدی فرخ، سیدمهدی، ۱۳۳۲ - • عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه / مهدی سیدی فرخ؛ ویراستار: محمد دهقانی • مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۸ • نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۹ • مشخصات ظاهری: ۶۳۲ ص. • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۲۷۸-۱ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا • موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ق. شاهنامه - جغرافیا؛ • موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. DSR۲۳ -- Geography • شناسه افزوده: دهقانی، محمد، ۱۳۴۴ - ، ویراستار • رده‌بندی کنگره: DSR۲۳ • رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۰۴۳ • شماره کتابشناسی ملی: ۰۷۴۹۱۲

قیمت: ۹۸۰۰۰ تومان



نشرنی

فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه

مهدی سیدی فرخ

ویراستار: محمد دهقانی

صفحه‌آرا: الهه خلیج‌زاده

لیتوگرافی: باختر • چاپ: غزال • صحافی: علی

چاپ اول: تهران، ۱۳۹۹، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۲۷۸-۱

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰
کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نامبر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com • email: info@nashreny.com • nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

فهرست مطالب

۷.....	یادداشت ویراستار.....
۹.....	پیش‌گفتار.....
۲۵.....	فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه.....
پیوست.....	نقشه.....

یادداشت ویراستار

هنگام استفاده از این کتاب به نکات ذیل توجه فرمایید:

۱. تاریخ اسلامی یا هجری قمری را با حرف «ق» و تاریخ میلادی را با حرف «م» در سمت چپ ارقام نشان داده‌ایم.

۲. در ارجاعاتی که ذیل ابیات شاهنامه آمده است چاپ دکتر خالقی مقدم بر همه چاپ‌های دیگر و بدون هیچ نشانه‌ای آمده است. سپس شماره جلد و صفحه و بیت، به ترتیب با حروف اختصاری «ج»، «ص» و «ب» مشخص شده است (مثلاً ج ۶، ص ۱۸۵، ب ۷۳۵). در مورد سایر چاپ‌های شاهنامه نخست نام آنها (فرضاً مسکو، جیحونی، و...) و سپس شماره جلد و صفحه و بیت یا ابیات ذکر می‌شود. اگر شماره جلد در ارجاع پیشین آمده باشد، واژه «همان» جایگزین آن می‌شود و شماره صفحه و بیت بلافاصله پس از آن می‌آید.

۳. واژه «همان‌جا» نشانه تکرار ارجاع پیشین بدون هیچ اختلافی است.

۴. گاهی که شماره صفحات مختلف و متعدد است، به جای آوردن شماره آنها، به ذکر عنوان داستان اکتفا شده و فقط شماره ابیات آمده است (مثلاً ج ۶، شاپور ذوالاکتاف، ب ۲، ۷، ۲۹، ۳۲، ۳۴۰).

۵. در مورد شماره صفحات یا ابیات پی‌درپی، اگر شماره‌ها دو رقمی یا سه رقمی باشند به صورت کامل ذکر می‌شوند (مثلاً ص ۱۴-۱۵، ب ۳۵۹-۳۶۴)؛ اما در اعداد چهار رقمی عدد اول به شکل کامل می‌آید و پس از خط فاصله فقط دو رقم سمت راست عدد دوم ذکر می‌شود (مثلاً ب ۲۷۹۲-۹۴، یعنی از بیت ۲۷۹۲ تا بیت ۲۷۹۴). اگر نخستین عدد چهار رقمی به صفر (۰) ختم شود، عدد دوم تک رقمی خواهد بود (مثلاً ب ۲۲۰۰-۲، یعنی از بیت ۲۲۰۰ تا بیت ۲۲۰۲).

۶. در ارجاع به منابعی غیر از شاهنامه فردوسی، نخست نام صاحب تألیف، سپس تاریخ نشر آن، برحسب تقویم هجری خورشیدی یا تقویم میلادی آمده است. در صورتی که تاریخ نشر مطابق تقویم هجری قمری باشد، حرف «ق» بلافاصله پس از عدد سال آمده است.
۷. اگر منبع مورد ارجاع حاوی بیش از یک مجلد باشد، پس از سال نشر به شماره جلد کتاب، و سپس به شماره صفحه یا صفحات آن اشاره شده است (مثلاً مقدسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۴۵۰-۴۵۱).
۸. چنانچه مؤلف یا صاحب کتاب گمنام یا ناشناخته باشد، نام کتاب جای نام مؤلف را می‌گیرد (مثلاً تاریخ سیستان، ۱۳۶۶، ص ۳۹۲).
۹. اگر نام مؤلف یا کتاب در متن بیاید، در ارجاعات درون پرانتز نام آنها دیگر تکرار نمی‌شود و فقط سال نشر و شماره جلد و صفحه کتاب می‌آید (مثلاً «مؤلف حدود العالم این ولایت را غرچستان خوانده و نوشته که قصبه او بشین است» (۱۳۶۲، ص ۹۳)).
۱۰. به جای ترکیب «جائی‌نام» (به معنی نام جای) عده‌ای ترکیب «نامجای» یا «نام‌جای» را به کار برده‌اند که معنای معکوس «جای‌نام» را به ذهن متبادر می‌کند! در متن این کتاب همه جا ترکیب «جائی‌نام» را به کار برده‌ایم، مگر در مواردی که نقل قول مستقیم از کتاب یا منبعی دیگر باشد.

پیش‌گفتار

در شاهنامه از حدود ۶۲۰ موضع جغرافیایی (اعم از کشور، سرزمین، ولایت، شهر، دژ، قلعه، دریا، رود، کوه، بیابان، تل، تپه و چشمه...) نام برده شده که از میان آنها حدود ۳۶۰ نام اصلی و بقیه فرعی و بدل هستند، بدین معنا که مثلاً نام اصفهان (عنوان اصلی) به صورت‌های فرعی و بدل سپاهان و اسپهان و اسفهان هم آمده است. بیشتر این عناوین و نام‌های جغرافیایی مربوط به ایران‌زمین (حوزه فرهنگی ایران بزرگ) اعم از خراسان و پارس و عراق و ورارود، شامل شهرهایی چون بلخ، مرو، نساپور، ری، شیراز، اردبیل، سمرقند و بخارا... بوده و بقیه هم در کشورها و سرزمین‌های همجوار ایران (انیران) چون چین، ماچین، هند، ترکستان و ماورای خزر و روم و سرزمین‌های عربی قرار داشته‌اند. در نتیجه نام‌های مذکور در شاهنامه عمدتاً متعلق‌اند به کشورهای فعلی ایران، افغانستان، پاکستان، هندوستان، چین، قزاقستان، قرقیزستان، ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان، ترکیه، سوریه، اردن، عراق، عربستان، عمان، یمن، مصر و حتی روم و یونان و روسیه.

اگر نگاهی اجمالی به پیشینه تاریخی این کشورها و سرزمین‌ها بیندازیم، خواهیم دید که طی چند هزار سال شکل‌گیری داستان‌ها و وقایع شاهنامه ده‌ها قوم و قبیله و گروه‌های نژادی و دینی و زبانی متفاوت یکی پس از دیگری این سرزمین‌ها را تصرف کرده و بعد در آنها مانده یا از آنها رفته‌اند. پیداست زبان و فرهنگ هر قوم و گروهی، بسته به مدت ماندگاری‌شان در این سرزمین‌ها و سلیقه و مصالح قومی ایشان، بر نام‌های جغرافیایی تأثیر گذاشته و آنها را دگرگون یا محو کرده و نام‌های جدیدی را جایگزین نام‌های قدیم و

اصیل جغرافیایی کرده است. برای مثال، ساسانیان کوشیده‌اند نام‌های مربوط به قوم پارت و حکومت اشکانیان را مثل تاریخ آنها محو یا «ساسانیزه» کنند، چنان‌که نام پرتوه یا پرتوه (سرزمین قوم پارت) را به خراسان تبدیل و حتی نام آرش، قهرمان اساطیری و تاریخی اشکانیان، را از شاهنامه حذف کرده‌اند. ساسانیان اصلاً *خدای‌نامه* را بازنویسی و در نام‌های جغرافیایی آن تغییر و تبدیل ایجاد کرده و با نام‌های مرسوم زمان خود انطباق داده‌اند.

اعراب، هم به سبب محدودیت‌های زبانی و الفبایی خود و هم از سرِ عمد، بسیاری از نام‌های جغرافیایی ایران‌زمین و دیگر کشورها و ممالک مفتوحه را تغییر داده‌اند، چنان‌که نام آمودریا را به جیحون و گل‌زریون یا سیردریا (خَسْرَت‌رود) را به سیحون برگردانیده‌اند. شهر آموی کنار آمودریا را هم آمل خوانده‌اند و باورد را «ایبورد». ترک‌های قراخانی و قراختایی و ترکمانان سلجوقی و غزها و مغول‌ها و اُزبک‌ها نیز کمابیش همین کار را با نام‌های جغرافیایی خراسان و ورارود (ماوراء‌النهر) کرده‌اند. مثلاً کُنْدَز (کهن‌دز) باستانی را ترک‌ها به بیکند (بی + کند) ترکی-فارسی تغییر داده‌اند. از این رو فردوسی (یا شاید نویسنده شاهنامه ابو منصور) هنگامی که از کُنْدَز نام می‌برد، گلایه‌مندانه می‌گوید:

ورا نام کُنْدَز بُدی پهلوی اگر پهلوانی سخن بشنوی
کنون نام کُنْدَز به بیکند گشت زمانه پر از بِنَد و ترفند گشت

(ج ۴، ص ۱۸۴، ب ۲۱۶-۲۱۷)

و همین نام ترکی-فارسی بیکند بعد از حمله مغولان به نام تمام ترکی «قره‌کول» تغییر یافت. مغولان گرگانج، مرکز خوارزم، را که تلفظ آن برایشان مشکل بود اورگنج خواندند. اُزبک‌ها هم پس از ویران کردن کات یا کاث، دیگر شهر مرکزی خوارزم، آن را «تورتوقول» نامیدند. با این وصف، ره بردن به شکل‌های نخستین نام بسیاری از جای‌های مندرج در شاهنامه، یا انطباق دادن آنها با نام‌های رایج کنونی بسیار دشوار است. اما خوشبختانه بیش از هشتاد درصد نام‌ها قابل شناسایی هستند، چرا که در خود شاهنامه صورت آغازین یا معادل پهلوی و فارسی اغلب نام‌هایی که (تا زمان فردوسی) به دست تازیان و ترکان تغییر یافته‌اند ذکر شده است، چنان‌که در این ابیات می‌بینیم:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو آروند را دجله خوان

(ج ۱، ص ۷۳، ب ۲۹۴)

به خشکی رسیدند سر کینه جوی به بیت‌المقدس نهادند روی
 که بر پهلوانی زبان راندند همی کنگ دژ هوختش خواندند
 به تازی کنون خانه پاک خوان بر آورده ایوان ضحاک دان

(همان، ص ۷۴، ب ۳۰۶-۳۰۹)

از نام‌های مذکور در *خدای‌نامه* نیز که در زمان تدوین *شاهنامه ابومنصوری* یا در عصر خود فردوسی چیز دیگری خوانده می‌شده‌اند، چنین نام برده می‌شود:

یکی شارسستان کرد پیرو زرام بفرمود کور را نهادند نام
 جهاندار گوینده گفت آن‌ری است که آرام شاهان فرخ پی است

(ج ۷، ص ۱۸، ب ۳۵-۳۷)

و:

دگر کرد باذان پیروز نام خُنیده به هر جای آرام و کام
 که اکنونش خوانی همی اردبیل که قیصر بدو داد از داد میل

(همان‌جا، ب ۳۸-۳۹)

زمین گورستان بُد از پیشتر که خوانی همی ماوراءالنهر در

(ج ۲، ص ۲۱۱، ب ۱۳۲)

بعضی نام‌های عوض شده یا نوپیدای رایج در زمان فردوسی هم، که توسط او یا فراهم‌آورندگان *شاهنامه ابومنصوری* پذیرفته شده بودند، به همان صورت به کار برده می‌شوند، مثل شهر مهم بغداد که قبل از اسلام وجود نداشته (و خلیفه منصور عباسی در نیمه قرن دوم هجری آن را بنا نهاده) یا *ماوراءالنهر* (ماوراءالتهر) به جای ورارود و توران زمین — که نشانگر تن دادن تدوین‌کنندگان و سراینده *شاهنامه* به عُرْفِ زمانه خود بوده است. در نتیجه، بجز تعدادی نام اساطیری ایرانی، مثل مازندران و سگسار و گرگساران و کنگ‌دز و سیاوش‌گرد، و نیز چند نام دینی مربوط به سفر اسکندر به شرق همچون *ظلمات* و *آب حیوان* و *سدّ یاجوج* و *مأجوج*، بقیه نام‌های جغرافیایی *شاهنامه* برگرفته از جغرافیای عینی و واقعی ایران و سرزمین‌های پیرامون بوده و برای مؤلفان آن آشنا و برای ما هم قابل شناسایی است.

بعضی استدلال می‌کنند که چون شاهنامه اثری اساطیری و حماسی و ادبی است، نمی‌توان انتظار داشت که جغرافیایش عینی و واقعی باشد. این استدلال و دعوی با واقعیت چندان جور در نمی‌آید. در بخش اساطیری شاهنامه که شامل دورهٔ پیشدادیان، از کیومرث تا جمشید، است از هیچ شهر و کشور و آبادبومی نام برده نشده، چرا که خود شاهنامه مدعی است ایرانیان در زمان کیومرث کوه‌نشین بودند و شاهشان «به کوه اندرون ساخت جای»، و تازه در زمان هوشنگ بود که آتش کشف شد و او «به آتش ز آهن جدا کرد سنگ». تنها از زمان طهمورث، آن هم با کمک دیوان، خانه و شهرسازی رایج شد و از زمان جمشید ساخت ابزار و شهرسازی ممکن گشت. پس منطقی است که در آن برهه از هیچ شهر و آبادی و دژ و قلعه‌ای در ایران زمین نام برده نشود. اما با ظهور ضحاک تازی که فرزند مرداس نامی از «دشت سواران نیزه‌گزار» (موطن تازیان و یهودیان) بوده و بر ایرانیان غالب شده است، سخن از بنا و سکونت‌گاهی می‌شود که ایوان ضحاک و کنگ‌دزهوخت نام داشته و بیرون از ایران زمین (در بیت المقدس) بوده است؛ ضمن داستان از جغرافیای بین‌النهرین، موطن بابلی‌ها، از جمله اروندرود و شهر بغداد هم نام برده شده و بلافاصله چنین آمده است: «به تازی تو اروند را دجله خوان» (ج ۱، ص ۷۳، ب ۲۹۴)، و بیت المقدس نام دیگر کنگ‌دزهوخت است، که به تازی کنون خانهٔ پاک خوانده می‌شود. این یعنی روزآمد کردن نام‌های اساطیری، یا ترجمهٔ آنها به زبان روز، و گرنه ضحاک کجا و شهر بغداد ساختهٔ منصور دوانیقی کجا؟

در خود ایران نیز از زمان زادن فریدون تا آغاز پادشاهی وی تنها از البرزکوه نام برده می‌شود و از دماوند و شیرخوان (چشمهٔ پرآب؟) در دماوند، که نشان می‌دهد هنوز شهری وجود نداشته است. اولین شهر ایرانی که نشیمنگاه و پایتخت فریدون معرفی شده شهر آمل طبرستان است و دیگر تختگاه وی شهر -بیشه‌ای به نام تمیشه که آن را کرجهان‌گوش می‌خوانده‌اند، لذا این توضیح داده می‌شود که فریدون:

ز آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

کجا کرجهان‌گوش خوانی همی جز این نیز نامش ندانی همی

(ج ۱، ص ۹۲، ب ۴۴-۴۵)

نمی‌دانیم فریدون که و نماد چه و نشستگاه وی کجا بوده، اما نیک می‌دانیم که شهر آمل

در سده‌های آغازین اسلامی یکی از «أم‌القری»‌های ایران و بسیار مشهور و شناخته‌شده بوده است. تمیسه هم شهری مشهور و سرحدی دیگر در همان خطه، میان دو ولایت گرگان و طبرستان (در محل روستای سرکلاته خرابه شهر کنونی نزدیک گلوگاه) و در انتهای دیوار مهمی بوده که انوشیروان برای حفاظت گرگان از شر هجوم اقوام بدوی به طول ۱۸۰ کیلومتر کشیده بوده است. بنابراین، اساطیری بودن فریدون را نمی‌توان به جغرافیای داستان او هم تسری داد و منکر واقعی بودن شهرهای آمل و تمیسه شد. دیگر شهر قلمرو فریدون ساری بوده که در شهرت آن از سده‌های آغازین اسلامی تا به حال تردیدی نیست. تنها کشور مهم همسایه ایران آن زمان هم یمن معرفی شده است. با روی کار آمدن منوچهر، نوه و جانشین فریدون، در شمال ایران و قلمرو او باز تنها از آمل و ساری و دریای گیلان نام برده شده. و در زمان نوذر، فرزند منوچهر، علاوه بر این شهرها، نام گرگان و ری و دهستان (که حالا ویرانه‌ها و آثار آن با نام مشهد مصریان در گوشه جنوب شرقی دریای خزر یا گیلان در کشور ترکمنستان دیده می‌شود) هم آمده است.

در قلمرو خاندان جهان پهلوانان ایران، سام و زال و رستم، در زمان منوچهر و نوذر هم تنها از ولایت سیستان، و شهر و دژی به نام گورابد یا گورابه در همان دیار یاد شده که دنگاه شاهان آن دیار بوده است (ج ۱، ص ۲۷۳، ب ۱۵۴۷ و ص ۳۰۹، ب ۳۶۰).

با توجه به درازای زمان حیات و حکومت ایرانیان از زمان اولین شاه ایران، کیومرث، تا نوذر، آخرین پادشاه پیشدادی، که به دعوی شاهنامه حدود ۲۴۰۰ سال را شامل می‌شود، به دلیل ذکر نام تنها چند شهر — آمل، تمیسه، ساری، گرگان، دهستان، ری — که ساخته و نشستگاه ایشان بوده است، باید بپذیریم که جغرافیای شاهنامه اولاً از اسطوره و افسانه و تاریخ آن بسیار عقب مانده و ثانیاً خلاصه و روزآمد و سپس روایت شده است. در نتیجه، جغرافیای شاهنامه به مراتب جدیدتر و متعارف‌تر از اسطوره‌ها و داستان‌هایی است که در آن می‌بینیم، اما فهم و قبول منطقی این نکته بی‌نیاز از تأمل و تحقیق نیست.

در همان بخش ابتدایی و اساطیری شاهنامه وقتی از انیران یا سرزمین‌ها و ممالک بیرون از ایران سخن به میان می‌آید، جغرافیای حوادث و داستان‌ها هم به پیچیدگی و

۱. کیومرث ۳۰ سال + هوشنگ ۴۰ سال + طهمورث ۳۰ سال + جمشید ۷۰۰ سال + ضحاک ۱۰۰۰ سال + فریدون ۵۰۰ سال + منوچهر ۱۲۰ سال + نوذر ۷ سال، که جمعاً می‌شود ۲۴۲۷ سال.

اسطوره می‌گراید. در داستان فریدون، از تقسیم جهان به سه بخش توران و روم و ایران میان سه پسر او سخن می‌رود که بدو امری نامعقول و افسانه‌ای به نظر می‌رسد. اما وقتی به جدال سه پسر فریدون — ایرج، تور، سلم — بر سر قلمروهاشان می‌نگریم، درمی‌یابیم که غرض از ایران همان خطه شمال غرب ایران (شاید موطن کاسی‌ها و آسیانی‌ها که قبل از آریایی‌ها به این خطه آمده‌اند، یا مادها) است. و منظور از توران و روم هم سرزمین‌های مجاور یا شمال کوه‌های قفقاز است که دیگر اقوام کوشیدند از طریق آنها به این سوی نیمکره شمالی و مناطق نسبتاً گرمسیر آسیا وارد شوند. به همین دلیل، محل جنگ و ستیز ایرج با تور و سلم تنها خطه الانان (الزان، اران بعدی)، دریای گیلان، و نیز قلعه‌ای به نام الانی دز محسوب شده است؛ خاستگاه لشکرهای ایرج و بعد هم نوه‌اش منوچهر را نیز تنها شهرهای آمل، ساری و تمیشه دانسته‌اند. به عبارتی، جهان آن روز، یا جهان داستانی شاهنامه در آن روزگار، خلاصه می‌شده است به منطقه قفقاز (الانان) و دریای گیلان (خزر) و این سوی رشته‌کوه قفقاز (قاف). تور و لشکر تورانی‌اش در جهان شاهنامه چنان به سلم و لشکر رومی‌اش نزدیک‌اند که گویی توران و روم همجواریند (← داستان فریدون و منوچهر). در سراسر داستان فریدون، تنها از این مواضع نام برده شده است: ایران، توران، روم، الانان، الانی دز، دریای گیلان، آمل، تمیشه، ساری. در همسایگی ایران و قلمرو فریدون هم یمن تنها کشور و مملکت آباد جهان است که فریدون سه دختر شاه آن را به همسری سه پسر خویش برمی‌گزیند.

در جنوب شرق ایران، قلمرو سام جهان پهلوان و خاندانش، سیستان و زابلستان، نیز تنها از کابل و کابلستان نام برده می‌شود که زال با دختر شاه آنجا، رودابه، ازدواج می‌کند. از شهرهای هند هم فقط کاول و دنبر (دنپور، جلال‌آباد کنونی در افغانستان) و مای را می‌شناخته‌اند، که منوچهر آنها را فتح می‌کند و حکومت بر این سرزمین‌ها را سخاوتمندانه به سام می‌بخشد (ج ۱، ص ۱۷۷، ب ۲۰۰-۲۰۳). زال، فرزند سام هم آرزوی ساختن کاخی را در همین شهرهای هند و شهر دیگرش مرغ را در سر می‌پرورانده است (همان، ص ۱۸۲، ب ۲۶۷). از ولایت قنوج (اوتارپرادش کنونی) هم به عنوان سرزمینی دوردست در هند یاد شده است (همان، ص ۱۸۸، ب ۳۶۳).

کشور چین (قسمت شمال غربی آن که همجوار با ترکستان است، نه چین اصلی یعنی

ماچین) نیز دوردست‌ترین مملکت جهان شناخته می‌شده و از آن تنها بدین سبب، در داستان‌های فریدون و منوچهر، یاد شده است.

اما همسایگان بدوی ایرانیان در شمال شرق (و شمال هند و پاکستان کنونی و شمال غربی چین)، که بعدها به ترکستان چین شهرت یافته، و نیز در سرزمین‌های آن سوی ترکستان، اقوامی تقریباً ناشناخته و مرموز بوده‌اند که ایرانیان آنها را دیو و گرگسار و سگسار و نرم‌پای می‌خوانده و موطنشان را به نام‌های مازندران و گرگساران و غیره می‌شناخته‌اند که مهم‌ترین نام‌های اساطیری شاهنامه به شمار می‌آیند (← داستان منوچهر پیشدادی تا کیکاووس کیانی).

از این میان، بحث‌انگیزترین نام اساطیری مازندران است که در مقدمه شاهنامه ابومنصوری هم مؤلفان کوشیده‌اند محل آن را نشان دهند اما در نهایت موفق نشده‌اند، چون در آنجا آمده است: «شام و یمن را مازندران خوانند» و چند سطر بعد هم ناگهان می‌خوانیم که «مصر گویند از مازندران است» (دهقانی، ۱۳۹۴، ص ۳۵). از آن پس هم تا حدود یکی دو قرن ادباً و شعرای ایران همچنان از مازندران نام می‌برند بدون آن‌که دقیقاً بدانند کجا بوده است؟ ظاهراً پس از آن‌که سلطان مسعود غزنوی در سال ۴۲۶ ق به طبرستان لشکرکشی کرد و تا آمل پیش رفت و لشکریان او بیشه‌هایی دیدند که «مار در آن به‌سختی می‌توانست بخزد» (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۵۴)، غزنویان به هوس افتادند طبرستان را مازندران بخوانند. این روند نام‌گذاری کمی بعد از این تاریخ آغاز می‌شود، به گونه‌ای که در آثاری چون سیاستنامه (تألیف، ۴۸۴ ق) و چهارمقاله (تألیف، ۵۵۱ ق) و تاریخ بیهقی (تألیف، ۵۶۰ ق) از مازندران در کنار طبرستان و خراسان یاد می‌شود تا این‌که بعد از واقعه مغول، که جغرافیای ایران دچار آشفتگی بیشتری شد، طبرستان رسماً به مازندران تغییر نام یافت (← یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ذیل «طبرستان»).

در تمام دوره اساطیری حکومت پیشدادیان، بجز آنچه گذشت، تنها نام چند شهر و ولایت دیگر در شاهنامه آمده است که عبارت‌اند از طراز، قندهار، اهواز، بُست، ارمان، سنبار. طراز از ولایات کوهستانی و شهرهای زیباپرور ترکستان بوده است که اکنون در قزاقستان به همین نام و در کشور قرقیزستان به نام تالاس خوانده می‌شود. از این شهر تنها

۱. بنگرید به: نظام‌الملک، ۱۳۶۴، ص ۳۲؛ نظامی عروضی، بی‌تا، ص ۳۲۴؛ و علی بن زید بیهقی، بی‌تا، ص ۲۷۹.

به مناسبت زیبارویانش با عبارت «بتان طراز» یاد شده است (ج ۱، ص ۱۹۴ و ۱۹۶، ب ۴۴۰ و ۴۷۸). از اهواز و قندهار هم در بیتی از داستان منوچهر به عنوان دو شهر دوردست در غرب و شرق ایران زمین نام برده شده است:

که باشد که پیوند سام سوار نخواهد ز اهواز تا قندهار؟

(ج ۱، ص ۲۱۸، ب ۸۰۸)

اهواز البته جمع هوز یا خوز (مغرب هوز) و منظور از آن همان خوزستان است. نام «اهواز» پس از ورود اعراب به ایران رایج شده و فردوسی آن را غربی‌ترین دیار ایران به روزگار منوچهر و سام می‌داند.

قندهار هم در اصل گندهار (معبد بزرگ) و شهری بودایی‌نشین در ولایت سند هندوستان بوده که شرقی‌ترین شهر مجاور ایران تلقی می‌شده است، اما قندهار کنونی بین سیستان و زابلستان قرن‌ها بعد از فردوسی احداث شده و همان قندهار شاهنامه نیست. از شهر و خُرد و ولایت بُست (مجاور شهر لشکرگاه کنونی افغانستان و استان یا ولایت هلمند آن کشور) نیز تنها به مناسبت همجواری آن با زاولستان و کاول و سند در یک بیت از پادشاهی منوچهر (ج ۱، ص ۱۷۷، ب ۲۰۳) و بیتی از داستان نوذر (ج ۱، ص ۳۰۸، ب ۳۴۴) نام برده می‌شود. ارمان هم شهری ناشناخته در قلمرو افراسیاب و همجوار با ایران زمین بوده (ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۰۹، ب ۱۲۳ و ۳۵۶) که تاکنون ناشناخته مانده است. در بخش اساطیری شاهنامه (جلدهای اول و دوم) از سه رود و بیشه و کوه هم نام برده می‌شود که عبارت‌اند از رود سنبار (اترک شرقی)، بیشه نارون (در حوالی آمل) و کوه اسپروز (در راه مازندران، که شاید مقصود همان کوه‌های جنوب ترکستان چین باشد).

آنچه گذشت تقریباً همه نام‌های جغرافیایی، شامل شهر و دیار و کوه و بیشه و چشمه، اعم از واقعی یا افسانه‌ای در بخش اساطیری شاهنامه است که هم مشهور و متعارف و هم از جهتی مرموز و ناشناخته‌اند.

با پایان گرفتن بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه، خصوصاً در دوره چهارصدساله حکومت ساسانیان، محتوای شاهنامه عمدتاً تاریخی و نام‌های جغرافیایی مندرج در آن هم کاملاً واقعی و عینی می‌شوند. تنها ابهامی که دیده می‌شود در باب نام‌هایی است که از رومی و یونانی و پارسی پهلوی به عربی و فارسی دری نقل شده‌اند. این ابهام نیز البته

با اندکی تأمل رفع می‌شود و درمی‌یابیم که مثلاً دجله همان اروندرود و شهر گور همین فیروزآباد کنونی است.

پس این شک و تردید که چون شاهنامه منظومه‌ای اساطیری و حماسی است، جغرافیای آن هم احتمالاً اساطیری و غیرواقعی است، محلی از اعراب ندارد. اساطیر و افسانه‌های شاهنامه عمدتاً در پهنه‌ای از جغرافیای شناخته‌شده واقعی رخ داده و نقل شده‌اند. برهان این دعوی همین کتابی است که پیش رو دارید. در این کتاب نشان داده‌ایم که از حدود سیصد و شصت موضع جغرافیایی مذکور در شاهنامه بیش از سیصد تای آنها، با همان نام و نشان فعلی‌شان، در ایران و کشورهای مجاورش وجود دارند. این مواضع را به‌دقت شناسایی کرده و بر روی نقشه نشان داده‌ایم.

شناسایی و معرفی اعلام جغرافیایی شاهنامه از جهتی به همان اندازه مهم است که معنی کردن لغات و واژگان، یا تدوین فرهنگ لغات شاهنامه، و ایضاً معرفی شخصیت‌ها یا نام‌آوران آن. فرهنگ لغات شاهنامه تاکنون چندین بار تألیف و نوشته شده است (از معجم شاهنامه علوی طوسی در قرن ششم هجری گرفته تا واژه‌نامهک و فرهنگ وُلف و ...). فرهنگ نام‌های شاهنامه را هم دکتر رستگارفسایی و دیگران تألیف کرده‌اند، اما در حوزه اعلام جغرافیایی شاهنامه اقدامی اساسی بجز کارهای پراکنده صورت نگرفته و علت آن لاید دشواری بیش از حد این کار بوده است. لغات شاهنامه را حتی غیرایرانیان فارسی‌دان هم در هر جای جهان می‌توانسته‌اند با دانش ادبی و زبان‌شناسی خود معنی کنند. نام‌آوران این اثر حماسی هم برای همگان قابل شناسایی و معرفی‌اند، زیرا رستم و گیو و گودرز و افراسیاب همواره و در همه هزار سال گذشته با همین نام‌ها شناخته می‌شده و در طول زمان تغییر نام نداده‌اند، حال آن‌که اعلام جغرافیایی با گذشت قرون و با آمدورفت اقوام و ملل و فرق مختلف، از رومی و عرب و ترک و ترکمان گرفته تا مغول و ازبک و افغان، در گوشه‌گوشه ایران بزرگ فرهنگی و در پهنه جغرافیایی شاهنامه، مانند بت عیار رنگ عوض کرده و گاه جابه‌جا یا به‌کلی محو و نابود شده‌اند. در نتیجه، شناسایی این نام‌ها و ردگیری تغییرات آنها، از سپیده‌دم پیدایش اساطیر و افسانه‌های ایرانی، به روایت شاهنامه، تا به امروز کاری بس دشوار و خطیر بوده است. اینک «از بخت شکر دارم و از روزگار هم» که توان و همت چنین کار پر مخاطره‌ای را در خود یافته و آن را در حد امکان به انجام رسانده‌ام.

در این پژوهش تمامی شاهنامه، از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم ساسانی، به دقت بررسی و همه اعلام جغرافیایی مندرج در این اثر سترگ استخراج و شناسایی و با شرح و توضیح کامل معرفی شده است. اما محدوده زمانی پژوهش ما به عهد تصنیف شاهنامه ختم نمی‌شود، زیرا به بیان دگرگونی‌ها و تغییراتی هم پرداخته‌ایم که تا به امروز در نام و عنوان مواضع جغرافیایی - اعم از کشور و دیار و ولایت و شهر و رود و دریا و رستاق و... - رخ داده است، به گونه‌ای که اگر از کوه و چشمه و دریا و شهری از زمان پیشدادیان و ضحاک، چون البرز، دماوند، آمل، تمیشه، کنگ دزه‌وخت یا بیت‌المقدس، در شاهنامه نام برده شده، اوضاع آنها تا زمان حاضر با استناد به منابع بعد از ساسانیان و نیز بر اساس پژوهش‌های میدانی خودمان معلوم و معرفی شده است. از این رو، علاوه بر شاهنامه و منابع جغرافیایی و تاریخی مربوط به آن، از کتب ادبی و عرفانی و سایر اسناد مکتوب نیز بهره گرفته‌ایم. در نهایت، پیمایش و کاوش میدانی در ایران و ممالک همجوار (عرصه جغرافیایی شاهنامه) مکمل پژوهش کتابخانه‌ای مان بوده است.

نخست تمام اعلام جغرافیایی شاهنامه، اعم از اصلی و فرعی، را استخراج و به ترتیب الفبایی فهرست کرده‌ایم. سپس به شناسایی و معرفی تک‌تک آنها به روایت خود شاهنامه پرداخته‌ایم تا معلوم شود که فردوسی، یا دیگر گردآورندگان شاهنامه، چه شناختی از این مواضع جغرافیایی داشته و چه اطلاعاتی درباره آنها به دست داده‌اند. در مرحله بعد، یکایک مواضع جغرافیایی شاهنامه را بر اساس آنچه در منابع دیگر آمده است شناسایی کرده‌ایم. سپس اطلاعات برآمده از شاهنامه و دیگر منابع را با هم مقایسه کرده و ماحصل یافته‌های خود را در باب آن مواضع به تفصیل بیان کرده‌ایم و با استناد به جغرافیای فعلی ایران و کشورهای همجوار، و نیز با اتکا به سفرها و پژوهش‌های میدانی خودمان که سال‌های متمادی در جریان بوده است، وضع فعلی جاهای مورد نظر را تشریح و در پایان هم محل هر نقطه و موضع را بر روی نقشه جامع جغرافیایی شاهنامه معلوم کرده، و ضمناً نشان داده‌ایم که هر شهر و دیار و ولایت و کوه و دریایی که در شاهنامه می‌بینیم در کدام کشور بوده و اکنون کجاست.

چون تازه‌ترین متن منقحی که از شاهنامه در دست داریم همان تصحیحی است که به همت آقای دکتر جلال خالقی مطلق و همکارانشان فراهم آمده، ما نیز همان را مبنای

کار خود قرار داده‌ایم. در بعضی موارد که آقای دکتر خالقی دربارهٔ صحت و سقم خوانش و املاهای پاره‌ای از اعلام جغرافیایی اظهار تردید کرده‌اند، به دیگر تصحیح‌های علمی نیز مراجعه و ضبط آنها را با شاهنامهٔ دکتر خالقی مقایسه و نتیجهٔ نهایی را گزارش کرده‌ایم. دومین متن منقح شاهنامه که بیشتر مورد توجه ما بوده نسخهٔ مصحح مسکو است. بدین سبب در هر مورد ابتدا به ضبط نسخهٔ خالقی، و اگر مصحح به انتخاب خود اطمینان نداشته، به ضبط تصحیح مسکو نیز مراجعه کرده‌ایم.

پیش از ما، آقای مهندس جیحونی در تصحیح خود از شاهنامه همهٔ اعلام تاریخی و جغرافیایی آن را در یک مجلد فهرست کرده است. البته ضبط وی از پاره‌ای نام‌ها در بعضی موارد با ضبط تصحیح خالقی یا تصحیح مسکو تفاوت دارد. بدین سبب، در مواردی که محل اختلاف یا تردید بود به ضبط آقای جیحونی هم توجه کرده و از آن در پژوهش خود بهره برده‌ایم، چنان‌که در چند مورد ضبط وی را صحیح‌تر از ضبط دو تصحیح دیگر دانسته و همان را اصل قرار داده‌ایم (برای مثال ← سنبار). بنابراین، در معرفی هر نام جغرافیایی، اگر اختلافی میان این تصحیح‌های سه‌گانه نبوده باشد، تصحیح آقای دکتر خالقی را اساس قرار داده و اگر باز اندک تردید یا اختلافی بوده است شمارهٔ صفحات نسخهٔ مسکو را هم آورده‌ایم. در بعضی موارد استثنایی به ضبط نسخهٔ مصحح آقای جیحونی یا بعضی تصحیح‌های دیگر نیز توجه داشته‌ایم، و در نهایت خواننده را از ضبط واحد، یا انواع دیگر آن در تصحیح‌های چندگانه، مطلع کرده و بعد به معرفی آن جای نام پرداخته‌ایم.

چون بعضی نام‌های جغرافیایی با املاهای متفاوت در شاهنامه آمده است، ما همان نام آشهر را اصل گرفته و آن را ذیل مدخل‌های اصلی معرفی کرده‌ایم. به این ترتیب، در مجموع به حدود ۳۶۰ نام جغرافیایی اصلی و حدود ۶۲۰ عنوان اصلی و فرعی در شاهنامه دست یافته‌ایم. ذیل هر نام تقریباً به همهٔ صفحاتی که در شاهنامه از آن یاد شده است اشاره کرده‌ایم، مگر در موارد استثنایی که نام یک محل مشهور، مثل ایران، بلخ، فارس، توران ... بدون ذکر واقعه‌ای ویژه، پیوسته تکرار شده است. خلاصه این‌که، در مجموع، دیگر هیچ جای‌نامی در شاهنامه نمی‌بینید که معرفی کامل و همه‌جانبهٔ آن در این کتاب نیامده باشد. شناسایی و فهرست کردن این چندصد نام و معرفی آنها با استناد به خود شاهنامه، در بادی نظر، کاری نسبتاً سهل است که برای همگان و در هر جای جهان مقدور و بی‌مانع و رادع

می‌نماید، اما پس از گذر از این مرحله با این پرسش مهم مواجه می‌شویم که هر موضع جغرافیایی شاهنامه امروز چه نام دارد و در کجای جهان و کدام کشور باید آن را جست. آیا اصلاً چیزی از آن به جا مانده یا قرن‌هاست که از صفحه گیتی محو شده است؟ جغرافیای شاهنامه عرصه وسیعی را در بر می‌گیرد که حدود آن عبارت است از ماچین و چین در شرق آسیا، روم و یونان در اروپا، روس و بلغار و خزر در شمال ایران، زره یا دریای عمان در جنوب، هند در جنوب شرق آسیا، و بربر و حبش و مصر در شرق آفریقا. به روایت شاهنامه، عمده این جغرافیای پهناور در خاک ایران و بخش‌های دیگر آن در انیران جای داشته است. این عرصه وسیع جغرافیایی بخش عمده قاره آسیا را، که اکنون شامل بیش از بیست کشور است، در بر می‌گیرد. حدود ۳۶۰ موضع جغرافیایی شاهنامه اکنون دست‌کم در ۲۵ کشور آسیایی پراکنده شده‌اند. از این میان کشورهای ایران، افغانستان، هندوستان، پاکستان، ترکمنستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ازبکستان، گرجستان، ارمنستان، آذربایجان، عراق و ترکیه بیشترین سهم را در جغرافیای شاهنامه دارند. از نام این کشورها هم پیدا است که چنین عرصه پهناوری از چه تنوع و تکثر قومی و هویتی وسیعی برخوردار است. معلوم است که طی چند هزار سال گذشته هر قوم و قبیله و امت و ملتی که جایی از این پهنه وسیع را متصرف شده چه دخل و تصرف‌هایی در جای نام‌های پیشین آن کرده است. مثلاً رودی را که فردوسی در شاهنامه گل‌زریون خوانده نخست خشرت‌رود و بعداً سرت‌رود می‌نامیده‌اند. این نام نهایتاً به سیردریا تبدیل شد و عرب‌ها آن را سیحون نامیدند. ایضاً چون اعراب آمودریا را جیحون و شهر مهم ساحل آن، آموی، را آمل نام داده‌اند، شهر آمل در حوزه تمدنی ایران‌زمین، طبرستان، یک همانم دیگر هم یافته است. این نکته درباره ده‌ها نام دیگر نیز صادق است.

در باب شهرها و رودها و کوه‌هایی که خود باقی مانده‌اند یا دست‌کم نامی از آنها بر جای مانده است باز پژوهشگر راهی به «دیهی» می‌برد، اما صعبناکای کار در مواجهه با مواضعی رخ می‌نماید که کلاً محو شده‌اند یا نامشان چند بار تغییر کرده است، مثل همان نام شهر آموی که آمل شده بود و بعد از واقعه مغول به چهارجوی شهرت یافت و هم‌زمان با پژوهش ما دولت ترکمنستان آن را به ترکمن‌آباد تغییر داد.

چون از سال‌ها قبل آرزوی چنین پژوهشی را در سر می‌پرورانده‌ام، بجز ایران به

کشورهای افغانستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان هم سفر کرده و آنها را از همین منظر جغرافیایی مورد تأمل و تفحص قرار داده‌ام که حاصل آن سفرهای پژوهشی تألیف و انتشار چند کتاب در همین حوزه بوده است.^۱ در این سفرها از اغلب مکان‌های واقع در خراسان بزرگ (شامل سه استان خراسان ایران، به علاوه دوسوم کشور افغانستان و نیز دوسوم کشور ترکمنستان) و کشورهای ازبکستان و تاجیکستان از نزدیک بازدید و آن بخش از اماکن شاهنامه را که در این کشورها واقع شده، به همراه نام‌های فعلی‌شان، شناسایی کرده‌ام. البته اذعان دارم که درباره بخش‌هایی از جغرافیای شاهنامه نتوانستم به پژوهش میدانی روی آورم، از آن زمره است جغرافیای بین‌النهرین و شامات و روم، که خصوصاً در دوره تاریخی شاهنامه (به‌ویژه دوران چهارصدساله حکومت ساسانیان) نام بسیاری از شهرها و آبادی‌های آن حدود را می‌بینیم که عموماً هم دستخوش تغییرات اساسی شده‌اند، مثل قالینبوس یونانی، که اعراب آن را رقه خوانده‌اند، نیز شهر اُریغ یا اوریغ شاهنامه، که ظاهراً اعراب آن را رها یا الرها نامیده‌اند، و حالا دولت ترکیه آن را اورفه یا شانلی اورفه (واقع در جنوب شرق ترکیه) می‌خواند.

در این کتاب، چنان‌که ملاحظه می‌شود، اعلام جغرافیایی مندرج در شاهنامه به ترتیب حروف الفبا، از «آ» تا «ی» معرفی شده‌اند. عنوان هر نام یا مدخل هم با حروف سیاه مشخص شده و شرح آن با حروف عادی آمده است. در معرفی یک موضع جغرافیایی اگر از جای دیگری هم که در شاهنامه وجود دارد نامی به میان آمده است، آن نام با حروفی درشت‌تر از بقیه کلمات تایپ شده تا خواننده بداند که این نام دیگر هم جداگانه معرفی شده است. جاهایی که در شاهنامه از آنها با نام‌های متفاوت یاد شده است، یکی از آن نام‌ها که مهم‌تر و آشهر بوده به عنوان مدخل اصلی در فهرست آمده، اما به صورت‌های دیگر آن نام هم اشاره شده است. مثلاً ذیل سینجاب می‌خوانید که این نام به صورت اسپینجاب هم در شاهنامه آمده است، واژه اسپینجاب را هم در جای خود آورده اما خواننده را به مدخل اصلی ارجاع داده‌ایم (مثل: اسپینجاب ← سینجاب). بعضی نام‌ها در یک یا

۱. مثل این کتاب‌ها: فرهنگ اعلام جغرافیای ترکمنستان، جغرافیای تاریخی مرو، جغرافیای تاریخی خوارزم، نیمه زرتکستان - نیمه زفرغانه (گامی در بازشناسی سه کشور ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان)، جغرافیای تاریخی مشهد؛ ایضاً کتاب از جیحون تا وختش (با همکاری آقای دکتر یاحقی)؛ طی سال‌های ۱۳۷۰ تا ۱۳۸۸.

دو تصحیح شاهنامه به صورت مغلوپ ضبط شده‌اند. برای این نام‌های مغلوپ نیز مدخلی جداگانه آورده، اما خواننده را به مدخل اصلی و صحیح ارجاع داده‌ایم (مثل: بخل ← بلخ؛ یکنند ← یکند).

در نقشه‌ای که تدارک دیده‌ایم همه پهنه جغرافیایی شاهنامه، از چین گرفته تا روم و حبش و مصر، ترسیم شده است، اما برای پرهیز از شلوغی نقشه بسیاری از نام‌های امروزی اماکنی را که اهمیتی در کار ما نداشته‌اند حذف کرده‌ایم. قلب قلمرو جغرافیایی شاهنامه، شامل ایران و ممالک همجوارش، اصل نقشه را تشکیل می‌دهد و کشورها و ممالک دوردست که وسعت آنها زیاد اما نام‌های شاهنامه‌ای‌شان کم است، مثل یونان و هند و چین، جداگانه و در زیر نقشه اصلی ترسیم شده‌اند.

نام‌هایی که در نقشه دیده می‌شوند با دورنگ متفاوت تایپ شده‌اند: نام‌های مذکور در شاهنامه با رنگ قرمز، و نام‌های امروزی که در شاهنامه خبری از آنها نیست با رنگ سیاه مشخص شده‌اند، مثل نام کشورهایی چون ازبکستان و ترکمنستان و عراق و ترکیه، یا شهرها و اماکن فعلی که مشهورند و ما را به محل شهر یا دیاری هدایت می‌کنند که دیگر وجود ندارد اما در شاهنامه از آنها یاد شده است، مانند شهر کازرون و بیشاپور امروزی که در همان محل شاپورگرد واقع شده‌اند و یا شهر بهبهان کنونی که همان شهر آرگان یا ارجان شاهنامه است.

محل دقیق نام‌های جغرافیایی شاهنامه، اگر جایی معلوم و متمرکز، مثل شهرها و چشمه‌ها، بوده‌اند، با یک دایره توپر در زیر نام مزبور مشخص شده است، مانند نام‌های بخارا، سمرقند، نیشابور، و اگر کشور و دیار و ولایتی پهناور بوده‌اند، نامشان به صورت کشیده و درشت و بدون دایره آورده شده است، مثل خراسان، ایران، توران، حجاز ... خلاصه، نام‌هایی که رنگ قرمز دارند در شاهنامه آمده‌اند اما نام‌های سیاه‌رنگ را در شاهنامه نمی‌بینیم. سایر نکات یا توضیحات لازم را هم در راهنمای نقشه می‌بینید.

سرانجام باید سپاسگزار بزرگوارانی باشم که امکان سفرهای مکرر به ولایات قلب شاهنامه، شهرها و ولایات خراسان بزرگ، اعم از هرات و مرو و ...، و خوارزم و ماوراءالنهر — کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و افغانستان — را به بهانه‌های مختلف پژوهشی برایم فراهم کرده و متحمل زحماتی شده‌اند تا من بتوانم با فراغ بال از

دهستان تا خوارزم و بخارا و سمرقند و چاچ و نخشب و ختلان و چغانیان و هرات را زیر پا بگذارم و از این مکان‌ها بازدید علمی داشته باشم. بدین سبب از سفیران، سرکنسول‌ها، و رایزن‌های فرهنگی ایران در کشورهای ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان، خصوصاً آقایان دکتر غلامحسین غلامحسین‌زاده، رایزن وقت فرهنگی ایران در ترکمنستان، محمدرضا آشتیانی، سرکنسول وقت ایران در شهر ماری ترکمنستان، دکتر علی‌اشرف مجتهد شبستری، سفیر وقت ایران در تاجیکستان، مهندس عباس ملکی، معاون وزارت خارجه ایران در سال ۱۳۷۴، که اغلب سفرهایم را مدیون ایشان‌ام، تشکر ویژه دارم. پس از آن از دوست دیرینه و همراه و همسفرم آقای دکتر محمدجعفر یاحقی سپاسگزارم که راهنمای من برای استمداد از «صندوق حمایت از پژوهشگران» شد و هم خود ایشان با دلسوزی نظارت علمی بر این پژوهش را بر عهده گرفت. ایضاً از دوست گرامی آقای دکتر ابوالقاسم قوام که به نوعی دیگر مساعدت کردند سپاسگزارم. از مدیران گرامی «صندوق حمایت از پژوهشگران» البته سپاسی ویژه دارم، چون بی‌حمایت آنها اصلاً این کار به ثمر نمی‌رسید. نیز سپاسگزارم از دوست فرهیخته‌ام آقای دکتر محمدابراهیم اکبری که دیگر حمایت‌های لازم را هنگام این پژوهش از من عهده‌دار شدند. آقای محمد امیرابراهیمی در فراهم آوردن نقشه مددکار بی‌دریغ بوده است و خانم مرضیه دلیری اصل نیز کار تایپ و صفحه‌آرایی و برقراری ارتباط با «صندوق حمایت از پژوهشگران» را به نحو احسن به انجام رسانده است.

از فرزندانم، سمر و مهربُند، و همسرم بانو اشرف‌السادات میرکمالی، و خواهر گرامی‌شان، زهره میرکمالی، ممنونم که همواره مواظب حالم بودند و هنگام عمل جراحی قلبم، در میانه کار پژوهش، با مهربانی یاری‌ام دادند و در مراحل مختلف تدوین این کتاب نیز مددکارم بودند. در پایان، تشکر ویژه دارم از دوست فرهیخته ارجمندم آقای دکتر محمد دهقانی و همکاران گرامی ایشان، خانم‌ها نسرین خسروی و سیما متین، که آخرین نگاه ویرایشی را بر این کتاب داشته‌اند و از آقای جعفر همایی مدیر محترم نشر نی نیز متشکرم که با دلسوزی و دقت کار چاپ و نشر را مدیریت فرموده‌اند.

سیدمهدی سیدی فرخند

زمستان ۱۳۹۷ - مشهد

فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه

آب فردوسی گاه از جیحون با عنوان مطلق «آب» یاد می‌کند، خصوصاً هنگامی که از صحنه‌های نبرد یا عبور و مرور قهرمانان و لشکرها در خراسان سخن می‌گوید. حدود ۲۰ بار در شاهنامه از جیحون با عنوان «آب» یاد شده (← جیحونی، ۱۳۸۰، ص ۵۸۹، ذیل «آب») و عموماً آب با افراسیاب هم‌قافیه شده است (۱۶ مرتبه). بعضی از این ابیات چنین است:

کس از مانینند جیحون به خواب	وزایران نیاند ازین روی آب
بدین روزگار اندر افراسیاب	بیامد به ایران و بگذاشت آب

(ج ۱، ص ۳۵۳ و ۳۵۴، ب ۱۲۴ و ۱۳۰)

کنون تا به جیحون سپاه من است	جهان زیر فرّ کلاه من است
به سغد است با لشکر افراسیاب	سپاه و سپهد بدان روی آب
به کشتی به یک‌روز بگذاشت آب	بیامد بر بلخ و دل پر شتاب

(ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۵۶، ب ۶۶۲، ۶۶۳، ۸۱۸)

دگر آنکِ بدگوهر افراسیاب	ز توران بدان گونه بگذاشت آب
--------------------------	-----------------------------

(ج ۸، ص ۶۴، ب ۸۲۵)

بیهقی نیز جیحون را عموماً «آب» خوانده است (← بیهقی، ۱۳۸۸، ص ۷۹۹، ذیل «آب (جیحون)»). این سنت از دیرباز تا همین زمان ما نیز تداوم داشته، کما این‌که یکی از پنج استان کشور ترکمنستان لیاب نام دارد که در اصل «لِبِ آب» است، چون شامل

خرده ولایات و شهرهایی است که در حاشیه رود جیحون، با مرکزیت شهر ترکمن‌آباد (چهارجوی، آموی پیشین) قرار دارند (← سیدی، ۱۳۸۳ ب)، ص ۴۴۸، ذیل «الباب (لب آب)». در شاهنامه از اغلب رودهای بزرگ دیگر، چون زرق، زره، گل‌زریون و نیل، هم به صورت «آب...» نام برده شده است (← جیحونی، ۱۳۸۰، ص ۵۸۹).

آب چیچست ← چیچست

آب حیوان همان «آب حیات» یا چشمه حیوان است که اسکندر در سرزمین ظلمات به سراغ آن رفت اما موفق به یافتنش نشد (ج ۶، ص ۹۱ به بعد؛ مسکو، ج ۷، ص ۷۹ به بعد. برای آگاهی از سوابق و جایگاه این چشمه افسانه‌ای ← یاحقی، ۱۳۸۶، ص ۱۰، ذیل «آب حیات»).

آب زرق نهری که از محل روستای زرق به سوی مرو جریان داشته و جسد یزدگرد را در همان نهر یا آب انداخته‌اند (← زرق).

آب زره ← زره (آب، دریا)

آب فرات ← فرات (رود)

آب گل‌زریون ← گل‌زریون

آب نیل ← نیل، دریای نیل

آبادبوم گرچه فردوسی در اغلب موارد آبادبوم را به صورت صفت کشورها و ولایات معمور به کار برده، در چند مورد استثنایی خصوصاً ایران و روم را چنین خوانده است، مثل این بیت که در آن غرض از آبادبوم همان ایران است:

از آن پس فرستاد کس‌ها به روم به هند و به چین و به آبادبوم

(ج ۵، ص ۵، ۲۷)

یا این بیت که در آن روم را آبادبوم خوانده است:

همی گشت یک هفته بر گرد روم همی کار جست اندر آبادبوم

(ج ۵، ص ۱۴، ب ۱۶۵؛ و برای موارد دیگر ← همان، ص ۴۵۲، ب ۱۶۹؛ ص ۴۹۷،

ب ۱۲۹، ص ۵۰۳، ب ۲۰۵؛ ص ۵۱۶، ب ۱۶؛ ص ۵۱۸، ب ۴۳؛ ص ۵۲۲، ب ۸۲)

باری هم اهواز را به سبب وجود شهر گُندشاپور در آن، که رومیان اسیر آنجا می‌زیسته‌اند، آبادبوم خوانده است. از شهر گُندشاپور هم، که به فرمان شاپور اول ساسانی در ولایت اهواز برای اسکان اُسرای رومی احداث شده بود، یک بار با عنوان آبادبوم یاد شده است:

یکی شارستان کرد آبادبوم برآورد بهر اسیران روم
در خوزیان دارد آن بوم و بر که دارند هر کس بر او بر گذر
(ج ۶، ص ۲۴۸، ب ۸۹-۹۰؛ مسکو، ج ۷، ص ۱۹۸، ب ۶۰-۶۱؛
برای آگاهی بیشتر ← اهواز، گُندشاپور)

آتَشکدهٔ آذَر بُرُزین مهر ← آذَر بُرُزین مهر

آتَشکدهٔ آذَر گُشَسپ ← آذَر گُشَسپ

آتَشکدهٔ آذَر نَوش ← نَوش آذَر

آذَر بنا بر استنباط آقای دکتر خالقی در این دو بیتِ داستان بهرام گور غرض از آذَر آذَرآبادگان است:

که از جنگ بگریخت بهرامشاه وزان سوی آذَر کشیده‌ست راه
چو بهرام رخ سوی آذَر نهاد فرستادهٔ قیصر آمد چو باد
(ج ۶، ص ۵۲۵ و ۵۲۶، ب ۱۴۶۰ و ۱۴۶۱)

اما در چاپ مسکو تنها در بیت اولی آذَر آمده و مصرع اول بیت دوم چنین است: «چو بهرام رخ سوی دریا نهاد» (ج ۷، ص ۳۸۸، ب ۱۴۵۷ و ۱۴۵۸). البته در پانوشت بیت دوم به جای دریا آذَر آمده است. جیحونی در بیت اولی به جای آذَر آذَرگُشَسپ آورده است (جیحونی، کتاب سوم، ص ۱۶۱۰، ب ۱۴۵۵).

آذَرآبادگان این نام را اولین بار در آغاز داستان کیخسرو و هنگامی می‌بینیم که وی برای نیایش در آتَشکدهٔ آذَرگُشَسپ بدان ولایت رفته است:

چنین تا در آذَرآبادگان بشد با بزرگان و آزادگان

همی باده خورد و همی تاخت اسپ بیامد سوی خانِ آذَرگشسپ

(ج ۳، ص ۷، ب ۶۶ و ۶۷؛ جیحونی، ج ۲، ص ۵۲۸، ب ۶۹ و ۷۰، که در بیت دوم دارد «گهی باده خورد و گهی تاخت اسپ»؛ و مسکو، ج ۴، ص ۱۳، ب ۷۲ و ۷۳، که در بیت اول دارد «همی رفت تا آذربادگان» و مصرع دوم آن مثل ضبط جیحونی است.)

بار دوم در داستان جنگ بزرگ، که کیخسرو به تعقیب افراسیاب می پردازد و به آذَرگشسپ می رود، در یک بیت آمده است:

به یک ماه در آذَرآبادگان بیبوندند شاهان و آزادگان

(ج ۴، ص ۳۱۲، ب ۲۲۱۹؛ مسکو، ج ۵، ص ۳۶۵، ب ۲۲۰۸)

از آن پس در داستان های بهرام گور (در دو بیت)، نوشیروان (در سه بیت)، خسرو پرویز (در دو بیت) و یزدگرد سوم (یک بیت) از این دیار، با مرکزیت اردبیل، نام برده شده است. نام آذَرآبادگان زمانی بر این ولایت نهاده شد که آتروپات ایرانی به امر اسکندر حاکم آنجا شد (بارتلد، ۱۳۷۲، ص ۲۲۱). پس از آن، به ویژه در دوره اسلامی، تبدیل به آذَرَبایجان شد، که اکنون شامل سه استان اردبیل، آذَرَبایجان شرقی با مرکزیت شهر تبریز، و آذَرَبایجان غربی با مرکزیت شهر ارومیه (ارمینیه) در شمال غرب کشور ایران واقع است. جمهوری آذَرَبایجان هم جزء الرّان (الانان) بوده است.

آذَرُزبُزین / آذَرُزین مهر یکی از آتشکده های مهم ایران باستان و ویژه کشاورزان بوده است. در داستان لهراسپ آمده که او در ابتدای شاهی خود شارستان بلخ را آباد کرد و بعد:

یکی آذری ساخت برزین به نام که بُد بسا بزرگی و بسا ژیز و کام

(ج ۵، ص ۶، ب ۳۳)

مصرع دوم این بیت در مسکو چنین آمده است: «که با فرّخی بود و با برز و کام» (مسکو، ج ۶، ص ۹، ب ۲۲).

از آتشکده مزبور پیش از پادشاهی لهراسپ هم دو بار نام برده می شود. اولین بار در داستان رستم و هفت گردان گوید که رستم و دیگر گردان ایران از محلی به نام نَوند، که آذَر تیزبُزین اکنون در آنجا فروزان است، راهی نخچیرگاه افراسیاب شدند:

به جایی کجا نام او بُد نَوَند بدوی اندرون کاخ‌های بلند
کجا آذربُرزُبَرزین کنون بدانجا فروزد همی رهنمون
(ج ۲، ص ۱۰۴، ب ۱۰ و ۹)

«کنون» اشاره دارد به زمان فردوسی. مسکو بیت دوم را چنین دارد:

کجا آذرتیزبرزین کنون بدانجا فروزد همی رهنمون
(مسکو، ج ۲، ص ۱۵۷، ب ۴۶۶)

به نظر می‌رسد آذر تیزبرزین بر آذربُرزُبَرزین مرجح باشد. بار دیگر هم فرود به بهرام می‌گوید:

سزاوار این جُستن کین منم به جنگ آتش تیزبرزین منم
(ج ۳، ص ۳۹، ب ۱۹۷؛ مسکو، ج ۴، ص ۴۷، ب ۵۹۴)

پیداست که در این بیت فرود چالاکی خود را به آتش برزین تشبیه می‌کند. بعضی بنای این آتشکده را به گشتاسپ، پسر لهراسپ، نسبت می‌دهند. از جمله در داستان گشتاسپ، دقیقی مدعی می‌شود که آتشکده آذرمهربرزین را او در کشر بنا نهاد:

نخست آذرمهربرزین نهاد به کشر نگر تا چه آیین نهاد
(ج ۵، ص ۶۰، ب ۶۰؛ مسکو، ج ۶، ص ۶۹، ب ۶۵)

این آتشکده را، که فردوسی نَوَند می‌خواند، اینک ریوند می‌نامند و محل آن را در کوهی نزدیک سبزوار می‌دانند (← نَوَند) اما درباره جای دقیق آن تردید هست. محل این آتشکده را بین گناباد (گنابُد) و کشر و سبزوار نشان داده‌اند (← پَشتِ گُشتاسپان؛ نیز یاحقی، ۱۳۸۶، ذیل «آتشکده آذربُرزین مهر»، ص ۲۵ و «ریوند»، ص ۴۰۹). پس از داستان لهراسپ دو بار دیگر از این آتشکده به صورت آذربُرزین یاد شده است، یک بار در داستان یزدگرد شاپور آمده است:

بزرگان از آن کارغمگین شدند بر آذر پاک بُرزین شدند
(ج ۶، ص ۳۹۸، ب ۴۹۲؛ مسکو، ج ۷، ص ۲۹۲، ب ۴۹۴)

بار دیگر هم در داستان خسرو پرویز (ج ۸، ص ۲۹، ب ۳۴۷؛ مسکو، ج ۹، ص ۳۲، ب ۳۶۷)

از آن سخن می‌رود. از این آتشکده به صورت‌های بُرزین، آذَر تیز بُرزین، بُرزین مهر و آذَر بُرزین هم نام برده‌اند.

آذَرپناه آقای دکتر خالقی در بیت زیر از داستان هرمزد نوشیروان با تردید می‌گوید که شاید آذَرپناه آتشکده باشد (ج ۷، فهرست «نام‌جای‌ها»، ص ۶۴۵):

به تاج و به گاه و به خورشید و ماه به آذَرگشسپ و به آذَرپناه

(ج ۷، ص ۵۷۸، ب ۱۳۴۷)

اما از چنین آتشکده‌ای اطلاعی در دست نیست.

آذَر تیز بُرزین ← آذَر بُرزین

آذَر رام خُراد آتشکده‌ای بوده است در نزدیکی محل جنگ اردشیر پاپکان ساسانی با بهمن اردوان اشکانی (ج ۶، ص ۱۶۰، ب ۳۹۳؛ مسکو، ج ۷، ص ۱۳۳، ب ۳۷۵) که باید همان آتشکده خُراد بُرزین در کاریان فارس باشد (خالقی، یادداشت‌های شاهنامه ← «خُراد بُرزین»).

آذَرگشسپ این آتشکده را کیخسرو در آذَرآبادگان بنا کرد، اما پیش از آن هم به عنوان یکی از آتش‌های مقدس قوم ایرانی در شاهنامه از آن یاد می‌شود. بدین سبب پیش از کیخسرو هم گاه چالاکی و جهندگی بعضی از قهرمانان یا اسب و سلاح آنان به آذَرگشسپ تشبیه می‌شود. پس از آن‌که کیخسرو برای آن آتش، که ظاهراً سیار بوده و جای مشخصی نداشته است، مکانی ویژه بنا کرد آن محل به خان آذَرگشسپ، یعنی محل استقرار دائمی آن آتش (آتشکده)، شهرت یافت. به هر حال، سوگند به آذَرگشسپ یا تشبیه فرد و چیزی به آن در سراسر شاهنامه دیده می‌شود. بنا بر بُندهش سه آتش آذَر فرنبغ، بُرزین مهر و گشسپ را «هرمزد در آغاز آفرینش، چون سه فرّه، به پاسبانی جهان فراز آفرید ... آذَرگشسپ تا پادشاهی کیخسرو بدان آیین پاسبانی جهان می‌کرد. چون کیخسرو بتکده کنار دریای چیچسپت را همی کند، بر یال اسب کیخسرو نشست و تیرگی و تاریکی را از میان بُرد و جهان را روشن بگرد تا بتکده ویران شد، به همان جای، بر فراز سُنوند کوه آتشی‌گهی نشانده شد. بدان سبب آن را گشسپ خوانند، که بر یال اسب نشانده شد» (فرنبغ‌دادگی، ۱۳۶۹، ص ۹۰ و ۹۱). مؤلف ناشناس تاریخ سیستان